بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
دفتر سوم
گلستان ہند
در مطبع گوبند پریس سندیلہ ضلع ہردوئی طبع
گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر آغاز قبض و تصرف دولت انگلشیه به مملکت هندوستان و حصول امر سلطنت باین طبقهٔ عظمت نشان

راویان اخبار و ناقلان آثار بدستیاری اقلام عنبر فام گوهر سخن را در رشتهٔ تحریر بدینگونه سفته اند و در احیای تذکار گذشتگان چنین اعجاز مسیحائی بکار برده اند که چون مشیت ازلی و قضای لم یزلی مقتضی بران شد که خطهٔ جنت نشان هندوستان از خس و خاشاک فتنه پاک گردد و متوطنان این مملکت از حوادث روزگار بمهد امن و امان برآسایند پس اهالی انگلستان را متوجه بحال ایشان فرمود و چارهٔ کار جماعهٔ مظلوم بدست تدبیر این جماعهٔ دانشوران سپرد چنانچه ایشان بذریعهٔ شغل عظیم تجارت که نشانی است از فکرهای بلند و نتیجه ایست از تدابیر ارجمند پا درین ولایت نهاده و رفته رفته ریشهٔ تصرفات در سرزمین این مملکت دوانیده نخل سلطنت راجوان و چار چمن این ولایت را

رشک بهشت جاودان ساختند تا بمیامن عدل این گروه معدلت پژوه اصاغر و
اکابر در کنج عافیت برآسوده داد کامرانی دادند و اهالی و موالی و اعالی و ادانی
ابواب فراغت و راحت بر روی خود کشادند تفصیل این اجمال آنکه در عهد دولت
و ایام خلافت ملکه الزبتهه جماعت تاجران که بزبان انگلشی مرادانه کمپنی هست سند
برای تجارت هندوستان بمیعاد یازده سال از ملکه خود حاصل نمودند و بمدد این
سند مذکور در سال یک هزار و ششصد عیسوی برهنمائی همت بلند و اقبال ارجمند
بهندوستان رسیدند و کار و بار خود آغاز نمودند بعد چندی که میعاد سند بانقضا انجامید سند
دیگر حاصل کرده باز کارهای خود را از سر گرفتند در سال یک هزار و ششصد و نود و سه
عیسوی کمپنی دیگر از بادشاه انگلستان سند تجارت بدست آورده بهندوستان رسیدند و دکان
و بارگاه تجارت برافراخت کمپنی اول در خارزار حسد افتاده بمنازعت و مخالفت
ایشان کمر بست و در کمین فرصت نشسته مدتی بین الفریقین آتش فتنه بلند بود و
و فکرهای جانبین ناسودمند بود از انجا که خرد را پایه فراتر است خردمندان از دو
برخاستند و مجلس مشورت و کنگایش برآراسته بساط منازعت در نوردیدند و دامن
صلح و آشتی پیمودند که گفته اند

بیدولتی از نفاق خیزد	دولت همه ز اتفاق خیزد

در اندک مدتی کاروبار ایشان رونقی تازه گرفت و آب و رنگی بی اندازه یافت۔

دو دل یک شود بشکند کوه را		پراگندگی آرد انبوه را

۱۲ ۱۶۱۲ع
در سال یک هزار و ششصد و دوازده عیسوی از التفات و مراحم حضرت نورالدین جهانگیر
بادشاه هندوستان بنای کارخانجات تجارت در سورت و احمدآباد و کمبایت انداختند
و رفته رفته قلعهٔ سینت جارج احداث کرده بنای دولت خود را مستحکم ساختند و در سنه
۶۸ ۱۶۶۸ع
یک هزار و ششصد و شصت و هشت عیسوی چارلس دوم بادشاه انگلستان خود را
با دختر بادشاه پرتگال کتخدا ساخته جزیرهٔ بمبئی در جهیز حاصل نموده بایست اندیا کمپنی
مرحمت فرمود. اهالی کمپنی آنرا مرکز دولت خود قرار دادند و بساط تجارت وسیع تر
۹۸ ۱۶۹۸ع
گسترده متمتعات کافی و وافی بر داشتند در سال یک هزار و ششصد و نود و هشت عیسوی
زمینداری بنگاله از بادشاهزاده عظیم الشان بن بهادر شاه خرید کرده تخم حکومت
۱۵ ۱۷۱۵ع
بآن سرزمین افشاندند و در عهد فرخ سیر که سال یک هزار و هفتصد و پانزده عیسوی
باشد سفیری کاروان با تحف و هدایا مع داکتر هاملتن بدرگاه سلاطین پناه فرستادند
در آن وقت حضرت بادشاه بر بستر علالت جا داشتند و جشن کتخدای آن حضرت
با دختر راجه جیت سنگه مرزبان جوده پور بدین سبب در حیز تعویق افتاده بود بادشاه
از غایت ملال تجویز و خواسته بودند داکتر هاملتن متکفل امر معالجه گردیده به اقل مدتی

شفاهای کامله داد پادشاه درین ناامیدی بهرا و خود رسیده از ڈاکٹر فرمود که هرچه

آرزو در دل داشته باشی از من بخواه ڈاکٹر از غایت علو همتی نظری بر فوائد ذاتی

خود نکرده برای بهبود قوم و ملت خویش استدعای معافی محصول تجارت و عطای

قطع زمینی جهت تعمیر عمارتی نمود و پادشاه استدعای او منظور فرموده سند این عطیه

باو ارزانی داشت درین صورت اهالی انگلستان از طرف حصول اطمینانی کامل

بهم رسانیده قلعه ولیم فورٹ در سرزمین کلکته احداث فرمودند و استوطان خطه هند

را بشارت استقلال دولت و نوید استدامت این سلطنت دادند مقارن اینحال

میان مظفر جنگ و نواب ناظر جنگ ورثای نظام الملک آصف جاه در باب امر

مسند نشینی نزاعی بظهور آمد و کار بجدال و قتال کشید اهل فرانس که در پانڈی چری از مدتی

متمادی بطریق استقلال دم فرمانده‌ی میزدند جانب مظفر جنگ برخاستند و اهل انگلستان

باعانت نواب ناظر جنگ کمر همیان جان بستند بعد از جنگ های سخت اهل فرانس را

پس پا کردند تا ایشان جمله کارخانجات خود در باختند شکست فاش درساختند بعده

ازین نواب سراج الدوله ناظم بنگاله بر اهالی انگلستان دست تعدی دراز نموده

بسیاری را ازین جماعه اسیر و قتیل ساخته اسباب و اموال ایشان را بتاراج داد و آماده

ساختن کرنیل کلایو و میر جعفر علی خان صاحب که در لشکرش بودند را اسحال جمعیته

کامرانی داد عیش و نشاط میدادند به ادراک این احوال کثیر الاختلال برآشفته
بجهت تدارک این فتنه و فساد چون برق و باد به کلکته رسیدند و بعد جنگ های سخت و
رزم های صعب فتحی غریب حاصل کردند و شهر چندرنگر را هم از دست اهل فرانس
مستخلص نمودند آخر سراج الدوله تنگ آمده استدعای صلح نمود از انجا که اهالی کمپنی
را بر گفتار و کردار او اعتمادی نمانده بود پس میر جعفر را که یکی از مشاهیر دودمان
سراج الدوله بود بوعده های دلفریب معین خود ساخته بر نواب معزی الیه خروج
کردند و بتاریخ بست و سوم [۲۳] جون سال یک هزار و هفتصد و پنجاه عیسوی بمقام پلاسی
جنگی عظیم نموده فتحی که طراز فتوحات نواند بود حاصل ساخته کوس استقلال در ساحت
بر فضای هندوستان بلند آوازه کردند درین وقت خورشید اقبال این اقبالمندان
از افق دولت طالع گردیده پرتو این معنی بر دلهای روشن ضمیران انداخت که در اندک
روزگاری از انوار این آفتاب جهانتاب ساحت هندوستان منور گردد و تیره
شبهای سیه بختان بصبح امید گراید و زمانه کهن سالی که بسی اوضاع روزگار بچشم خود
دیده نوید عشرت دوام بگوش خواص و عوام میرسانید و جهان پیر که عمر خود را در تماشای
نیرنگی روزگار صرف ساخته این ابیات بروی این شهسواران عرصه نبرد عرض می نمود

ابیات

هنوز اقبالت اندر کارسازی ست | هنوزت نخل تر در سرفرازی ست
هنوزت میر سد برگل صبا ها | هنوزت چرخ میدوزد قبا ها
هنوزش تیغ فتح اندر نهفته است | هنوزش یک گل از صد ناشگفته است
هنوزش بخت در تزئین ناز است | هنوزش دهر در تدبیر ساز است
هنوزش فتح های غیب پیش است | هنوزش مژده از اندازه بیش است

بعد این فتح و فیروزی اهالی کمپنی میر جعفر را بر سریر فرماندهی متمکن ساختند و زری کثیر و حقیت بست و چهار پرگنه که حاصل ولایت بنگاله بود از و حاصل کردند از انجا که گفته اند

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آئینه سازد سکندری داند

میر جعفر در اندک مدتی حقوق احسانات را بر طاق نسیان گذاشت و بر حسب ادۀ مخالفت محسنان خود خراش آغاز نمود درین صورت اهالی کمپنی او را هم چون حرف غلط از صفحۀ سریر دولت بر داشته قاسم علی خان عالیجاه را بجایش نشاندند عالیجاه در زیان کاری و تلون مزاجی و محسن کشی گوی تفوق از پیشینیان ربود گویند که چون اهالی کمپنی سند معافی محصول در دست داشتند توابعین ایشان نیز خود را معاف دانسته عند الطلب با کسان عالیجاه آویزشها می ساختند عالیجاه بمشاهدۀ این حال برغم صاحبان انگریز تاجران هندوستانی را نیز از تکلیف محصول معاف نمود چون

این معنی موجب نقصان سرکار کمپنی بود شورشی عظیم برخاست غبار فتنه بلند شد هنگامهٔ
جدال و قتال گرم گردید عالیجاه گریخته باسید اعانت پیش شاه عالم بادشاه آمد و ازانجا
ناکامی اندوخته جانب نواب وزیر یعنی شجاع الدوله بهادر رجوع آورد و بعد استقرار
اخراجات سفر کمر برفاقت عالیجاه بسته مقابله اهالی کمپنی اختیار نمود و بادشاه هم اگرچه
درین معرکه تشریف میداشت اما خود را از مخالفت صاحبان انگریز باز داشته تماشائی
اوضاع روزگار بود و صاحبان والاشان از نهایت فتوت و مردمی و رعایت
طریقهٔ انیقهٔ تهذیب بذریعهٔ سفیران کاردان با نواب وزیر در باب اختیار مصالحت و
ترک مخالفت مستدعی گشتند نواب وزیر از نامساعدت تقدیر گوش هوش بر گفتار
ایشان ننهاده و وقعتی از کار ایشان نگرفته بجنگ و ستیز دلیرتر گردید تا بمقام بکسر
جنگی عظیم واقع شد و شکست بر لشکر نواب وزیر افتاد و فتحی سترگ به اهالی فرنگ و
این جماعه با نام و ننگ حاصل گردید و زمانه بکام و بادهٔ مراد در جام ایشان گشت ـ
چرا نباشد که کارهای این بلندهمتان دوام بر بنای متانت و فطانت است و
نیت خیر و همت بلند ایشان در هر کار و هر طریق معین و کافل مهمات ایشان بوده است
بعد این واقعات که مذکور شد دار الخلافت دهلی و آگره را از تصرفات مرهته برآورده
و شاه عالم بادشاه را که در دست مرهته بود بآسانی تمام از ایشان گرفته و دوازده لک روپیه

سالانه مواجب بادشاه مقرر ساخته علم فرمانروائی و استقلال به سلطنت هندوستان
برافراشتند و رفته رفته این ولایت پر آشوب را از خس و خاشاک فتنه آن چنان
سده ها ساختند که در دور دوری آزاد و ار امنش و تطهیرش یافته می شود۔

خوش آمدی بخرام ای مه خجسته پیام — که صبح منتظر آن بود پی تو نسخه شام
گل از کدام چمن چیده ای بغل بگشای — که باز نکهت عطری کنیم استشمام
چه مایه شکر نمایم ثنا ای مبارک عید — که جلوه کردی افروختی رخ ایام
بساط عیش بهر گوشه چمن گستردی — باهل حزن فرستادی از نشاط پیام
هزار رحمت حق بر نوای ستم عالم — که خلق را برهاندی از رنج شحنه عام

ذکر حکومت صاحبان گورنر جنرل

چون کارهای سلطنت هندوستان به کارفرمائی صاحبان گورنر جنرل تمشیت می گیرد
و این حضرات عالی درجات مرتبه قائمقامی بادشاهان انگلستان حاصل کرده اند
بنابرآن بذکر تفصیل ایشان می پردازد۔

ذکر حکومت وارن هستنگ صاحب بهادر گورنر جنرل اول

او در سال یک هزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی به هندوستان آمده و چون سریر گورنری
متمکن گشته کارهای سپاه و رعیت را از بهر احسن سرانجام داده هزاران هزار بندگان

بر دلها نهاد و با وجود قلت استعداد با مرهته و نواب حیدر علی والی میسور جنگها کرده غالب آمد۔

ذکر حکومت لارڈ کارنوالس گورنر جنرل

در سال یک هزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی ۱۷۸۲ در هندوستان رسیده مسند گورنری را از قدوم میمنت لزوم منور ساخت و با نظام حیدرآباد و نواب اوده عهود و مواثیق جدید نمود و از رعایت و التفات گوناگون دل ها را صید فرمود از جمله سوانح حیرت افزا جنگ با حیدر نایک است تشریح آن بر سبیل اختصار آنکه حیدر نام شخصی از متوطنان ارکاٹ خدمت جمعداری در سرکار میسور یافته از حسن خدمات ترقی و اعزازی بهم رسانید و بعد از آنکه میان او و دیوان راجه غباری بر آئینهٔ دلها افتاد ترک ملازمت کرده جمعی کثیر جمع آورده طریقه قزاقی و قطاع الطریقی اختیار نمود تا روزی بردار الحکومت راجه تاخته دیوان او را که خصومتی با او داشت از میان برداشت و عنان اختیار بدست آورده کار و بار مملکت بدست خود گرفت رفته رفته راجه را هم از میان برداشت و اسم حکومت و فرمانروای بر خود بست و بعد حصول جمعیت کامل بر مقبوضات نظام و پیشوا است دکن متصرف گردیده ملک چهارده کرور روپیه در تحت تصرف خود آورده و به طمت

نواب ذوالفقار الدوله محمد خان از بادشاه دهلی بعوض پیشکش نقد و سالانه استدعای
خطاب سلطانی نمود بادشاه از بلند همتی نظر بر پیشکش او ننموده التماس او را منظور
نفرمود حیدر را زین طرف قطع امید ساخته سفیری کاردان با تحایف گران بحضور
سلطان روم فرستاده خطاب سلطانی برای تیپو فرزند خود حاصل نمود خلاصه
آنکه درین وقت اختر طالع حیدر نایک اوج گیر گشته هر دم شرار های بلند شعله
می انداخت و مرغ فکرش آشیانه بر فلک می بست تا آنکه در عهد ارکاٹ که نزاعی
درمیان محفوظ علی خان و محمد علی خان پسر و برادر بود و طرفدار محفوظ علی خان شده
بجنگ او متوجه شد و نظام و پیشوای دکن را هم شریک خود ساخت محمد علی خان
مسند نشین ریاست ارکاٹ با دلی پر امید و خاطری آرزومند رجوع بحضور گورنر جنرل
هندوستان آورد این امر و رباه فرهنگیان جویای نام و ننگ را اغاثتش منظور داشته
بجنگ بر خاستند و بعد جنگهای سخت در رزمهای عظیم مخالف را شکست داده
مظفر و منصور شدند و تا سرنگاپاتام دار الحکومت رسیده حیدر نایک را منفعل و مضطر
ساختند آخر حیدر بار عجز در آمده بعد ادای زر کثیر و گذاشتن ملکی که تسخیر نموده بود و تقرر
سرکار انگلشیه امن و امان برای خود حاصل ساخت و ایشان عود کرده و نواب نظام را شریک
مراجعت نمود گویند که قواعد چون سلطان متوجه شدند سلطان در قلعه سرنگاپاتام محصور

ذکر لارڈ مارنگٹن گورنر جنرل

درسال یک هزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی این والاجناب که بجناب لارڈ ولزلی
هم معروف بود بهندوستان نزول اجلال فرمود عالمی را شاد و جهانی را از بند غم
آزاد کرد از عهد سوانح عهد دولتش جنگ باٹیپو سلطان و کشته شدن آن شهسوار میدان
کارزار است تشریح این واقعه و تفصیل این ماجرا چنین است که چون در عهد گورنر
سابق بعد جنگ های صعب حیدر نایک هزیمت یافته صلح نمود و درین روزها پیشوای
دکن بهمی کشیر بر حیدر نایک لشکر کشید حیدر استدعای اعانت از سرکار کمپنی نمود و چشم
امید برین درگاه عالیجاه بست و انشوران رضا برین معنی ندادند تا وکیل حیدر
نامراد برگشت و بمصلحت وقت حیدر با پیشوا صلح کرده بساط دولت خود را قایم داشت
بعد چندی [illegible] دربار حیدر نایک رفت بار نیافت و شکایت بدعهدی
[illegible] که مارا در حالت چنین بدقولی با شما ساختن و

[illegible] دیگر بار به نهفتن

فرمانروای برخود [illegible] توجه شده

دکن متصرف گردیده ملک [illegible] چهار ده کرور [illegible]

بمشاهدهٔ این حال باعانت محمد علی خان بمقابله برآمده جنگها کردند ناگاه میگزین انگریزی
آتشی در گرفت بسیاری مردم بر خاک هلاک افتادند کرنیل بیلی افسر فوج انگلشی زخمها
برداشته بقید مخالفت افتاد حیدر از این فتح خداداد بجنگها دلیرتر گردیده قلعهٔ ارکات را
محاصره نموده بگرفت و اهل حرم محمد علی خان را از غایت بی رحمی در آتش گذاشته
روانهٔ فلک عدم ساخت سرداران انگلشیه بتدارک این فتنه باز متوجه شده جنگهای
صعب کرده هر بار غالب آمدند ٹیپو پسر حیدر جمعیت نموده بمندراس آمد صاحبان
انگریز در قلعه محصور شده مصروف جنگ و ستیز گردیدند تا چند سال بین الفریقین آتش
جنگ و جدال ملتهب و هر دو طرف پایهٔ جنگ برابر بود درین اثنا حیدر را یکبا اجل طبعی
درگذشت پسرش خود را مخاطب به ٹیپو سلطان ساخته این سکه بنام خود زد۔

	شاه ٹیپو سکندر ثانی	سکه زد در جهان به آسانی	

ٹیپو در جرأت و همت دو قدم زیاده از پدر بود تا چهارده سال با سرکار کمپنی جنگها
کرد سرداران انگلشیه قطع نخل وجودش را باعث بهبود مملکت دانسته پیشوا است
دکن را بعد ادای شصت لک روپیه در چوتهه صوبه بنگاله و بهار و اڑیسه و تقرر
سه لک روپیه ماهوار بجهت نگاهداشت فوج معین خود کرده و نواب نظام را شریک
خود ساخته بتدارک ٹیپو سلطان متوجه شدند سلطان در قلعهٔ سرنگاپاتم محصور

گردیده بذریعهٔ کاردانان استدعای صلح نمود هنوز حرف صلح درمیان بود که افسران
لشکرش از غایت بیوفائی دروازه های قلعه را بر روی سرداران انگلشی کشادند
بهادران فرنگ و این یلان با نام و ننگ این معنی را از عطیات غیبی و مواهب لاریبی
شمرده چون برق و باد اندرون قلعه در آمدند سلطان که مصروف اکل طعام بود از
بیمهری زمانهٔ غدار و بیوفائی یاران نمکسار خبری یافته همچنان بلباس آمده باذات خاص
جنگها کرده و کارنامه های رستم و اسفندیار بجا آورده کشته شد غنیمت بسیار بدست
اولیای دولت در آمد و از ممالک مفتوحه چند ولایات به نواب نظام و پیشوای دکن مرحمت
ساخته و ورثای سلطان را بکلکته آورده مواجبی لایق مقرر ساختند و راجهٔ میسور
را از نهایت حق شناسی بر سریر فرمانروائی میسور متمکن کرده انصاف را پایه برتر نهادند
این واقعه در سال یک هزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی (۱۷۹۵) بوقوع آمد ازین بعد
با راگهوجی بهونسله و مهاراجه سیندهیه جنگها واقع شد و فتح و نصرت حاصل سرکار
کمپنی گردید و صوبه دهلی و آگره و اوڈیسه از تصرفات مرهته بقبض و تصرف این
دولت ابد مدت در آمد و راجه هلکر هم بجنگ برخاسته معرکه های صعب برآراست
بالآخر شکست یافته بناکامی در ساخت این والاجناب از نهایت کرم و التفات
باز مملکت او را باو بخشید و آب رفته بجوی پیش آورد درین ضمن لارڈ لیک بنا بر فسخ

دهلی و آگره که ذکرش بقلم آمد قلعهٔ بهرتپور را محاصره کرده به باعث متانت و استحکام قلعه چند بار جنگ کرده بناکامی ساختند تا عهد حکومت لارد ولزلی بپایان آمد و این والا نژاد با هزاران هزار کامرانی بسوی ولایت شتافت۔

ذکر حکومت کارنوالس سابق گورنر جنرل بار پنجم

در سال یک هزار و هشتصد و پنج (۱۸۰۵) عیسوی این والا جناب مستغنی الخطاب از قدوم خویش سرزمین هند را رونقی تازه و آب و رنگی بی اندازه بخشید اما بعد شش ماه فراق اجل نقد حیاتش به یغما برد چون این واقعهٔ ناگهانی رو داد و خبری به لندن فرستاد تا آمدن دیگری بارلو صاحب زمام اختیارش بدست خود گرفت۔

ذکر حکومت لارد منتو گورنر جنرل

این برگزیدهٔ روزگار در سال یک هزار و هشتصد و هفت (۱۸۰۷) عیسوی داخل مملکت هند گشته سریر آرای گورنری شد در عهد دولت ایشان جزیرهٔ ماریشس و جاوا که از مقبوضات اهل فرانس بود بعد جنگ و جدال داخل ممالک سرکار کمپنی گردید۔

ذکر مارکوئیس آف هیستنگ الملقب به لارد مایرا گورنر جنرل

این امیر ملکی صفات خجسته نهاد بتاریخ سیزدهم اکتوبر سال یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی پا در مملکت هند نهاده جهان را بشارت امن و امان داد عالم را نوید

منت و احسان ورود او نواب غازی الدین حیدر والی اوده را بخطاب بادشاهی
مخاطب ساخته صاحب تاج و تخت گردانید و با راجه ناگپور جنگ های رستمانه کرده باوجود
کثرت سپاه مخالفان را شکست داده ولایات ایشان داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی
نموده باجی راؤ مرهته را که در افزونی جاه و کثرت سپاه با بادشاهان عظام برابری
میکرد و در حقیقت مدت های دراز در سرزمین هندوستان انواع دلیری و دستبردها
نموده سلاطین مغلیه را سراسیمه و مضمحل ساخته تصرفات و متعلقات بی حد و پایان
بهم رسانیده بود بدست آورده در بتهور از توابع کانپور را ورا داده هشت لک روپیه
مواجب برای مصارف ضروری او مقرر فرمود بعد ازین طایفهٔ پنداره را
کوتال و اجبی داده جمعیت ایشان را متفرق ساخته و در شهر دهلی که از فتنه پردازی
مفتی محمد عیوض آتش فتنه بلند شده بود به آب شمشیر نشانیده علم امن و امان بلند کرد
و از نامهربانی حق ناشناسی و فتنهای انصاف ناپسندی ورثای سیواجی را که از مدتی
بیکار فرمودی پیشوایان دکن ناکامی ساخته بودند ملکی از دکن بایشان بخشید و ولایت
ناگپور را هم بورثای قدیم داده نقش نصفت و عدالت بر نگین دل ها منقش ساخته
ازین مراحم بادشاهانه و التفات خسروانه بسا ولایت هند بقبض و تصرف سرکار کمپنی
در آمده همه سر حکم اطاعت کشیدند که بیگانه شود حلقه بگوش را۔

ذکر حکومت لارڈ امهرسٹ گورنر جنرل

این نونهال گلشن سروری و این سرو جویبار افسری در سال یک هزار و هشتصد و
بیست و سه عیسوی به مملکت هند خرامش نموده این ریاض خزان دیده را به آبیاری
لطف و مرحمت نضارت تازه و طراوت بی اندازه بخشید درین عهد دولت شاه برهما که
در سفاکی و بیباکی نمونه قهر الهی بود و دست ستم بر طایفه رعایا و طبقه برایا دراز کرده
دمار از روزگار ایشان برآورده بود و چون آوازه رحم و کرم سرکار کمپنی غلغله در زمین
زمان افگنده دل های جهانیان را امیدهای فراخ در داده بود بنابر آن جوق
جوق رعایای ملک برهما به هند درآمده خود را در ظل عاطفت سرکار کمپنی درآوردند
شاه برهما برین معنی آشفته و آتش غضب باشتعال درآورده و تخم کینه در مزرعه دل
افشانده به ممالک محروسه سرکار کمپنی دست درازی آغاز نمود درین صورت سپاه
نصرت خواه انگریزی بسرگردگی افسران نامدار برزم و پیکار متعین شد و با پادشاه برهما
جنگ های سخت و رزم های صعب نموده او را مضمحل کرد بادشاه از غایت بیدلی
قطع نظر از نصرت و پیروزی کرده بدر عجز درآمد و خواهان صلح گشت سرکار کمپنی که
جرم بخشی و عذر پذیری شیمه رضیه وست بر ملتمسات او نظر التفات فرموده بعد گرفتن
یک کرور روپیه نقد و چند صوبه جات مثل اراکان و تناسرم و رنگون شاه برهما را

نوید امن و امان داده

خوش کارنامه‌ایست که آمد بروی کار	این کار از تو آید و مردان چنین کنند
پابند دشمنان اگرچه سخن خنجر و کمان	بر دست و بازوی تو هزار آفرین کنند

درهمین عهد دولت قلعهٔ بهرت پور که در متانت و استحکام عدیلی و نظیری نداشت بدست اولیای دولت مفتوح شد

ذکر لارڈ ولیم بنٹنگ گورنر جنرل

این افسر با فرهنگ بهیای نام ونتنگ در سال یک هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی ۱۸۲۷ع بهندوستان رسیده و عنان اختیار بدست آورده بکران حکومت را جولان داد راجه کورگ از خام کاری و زبان زدگی در مقام مخالفت درآمده با سرکار کمپنی آغاز بی ادبی‌ها نمود بنابر آن همت والا بش متوجه تدارک او شده بعد جدال و قتال راجه را بدست آورده مملکتش ضبط فرموده داخل ممالک محروسه ساخت و در انسداد رسم ستی توجه بلیغ فرموده یک قلم موقوف نمود این والاجناب بعد چندی بولایت رفت متکاف صاحب بجایش جا گرم کردند آزادی اخبار نویسان در مملکت هند از حضرت [illegible]

ذکر لارڈ آکلنڈ گورنر جنرل

این شهسوار عرصهٔ شجاعت و یکه تاز معرکهٔ بسالت در سال یک هزار و هشتصد و سی و شش ۱۸۳۶ع و

شش عیسوی داخل هندوستان گردیده مصدر کارنامه های سترگ گردید از عمده سوانح
عهد دولت جنگ افغانستان است تجلی از ان بجهت سیرابی ریاض سخن درین صفحات
کتاب می گذارد۔

ذکر جنگ افغانستان

بر طالبان اخبار و شایقان آثار نهفته نماند که چون نادر شاه کشته شد احمد شاه ابدالی که
افسری از افسران لشکرش بود افسر فرماندهی بر سر گذاشت و در ممالک و ولایات
مدت‌ها تاخته فتوحات بی پایان حاصل ساخت بعد گذشتنش تیمور شاه و بعد از و شجاع الملک
سریر آرای سلطنت کابل گشت این پادشاه دل آزار از غایت خامکاری کمر بجفا
و دل آزاری بست و تمامی ولایت را از اداهای ناخوش و طریق ظلم و ستم بشورش
انداخت از انجا که گفته اند

بر ستمگر بیشتر وارد اثر تیغ ستم | عمر کوته از تعدی هست و سیلاب را

در اندک مدتی کارکنان قضا و قدر نتیجه جفاهایش به کنار اعمالش نهادند یعنی فتح خان
وزیرش بمشاهده بد اعمالی بادشاه بدفع او متوجه شد و جنگ های متواتر با او کرده او
از ملک کابل بدر کرده محمد شاه برادرش را متمکن سریر فرماندهی ساخت و محمود برادر
محمد شاه بر ملک هرات دست یافت مقارن این حال شاه جمجاه ایران بر محمود شاه

لشکری کشید محمد شاه بشنیدن این حال فتح خان وزیر خود را باعانت فرستاد و او کارنامها
بجا آورده شاه ایران را شکست داد باوجود بجا آوردن اینچنین کارنامه های سترگ
ابلهی دولت و جاه ور دولت سرای محمد شاه رسیده بعد گرفتار کردن محمود پرده نشینان
حریم عصمت او را بجستجوی جواهر و نقود بیعزت ساخته از اموال و اجناس دولت
بیحد و پایان بهم رسانید ه

چون طمع آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل بسوی دیده شد

کامران پسر محمد شاه از شنیدن احوال خانه خرابی عم نامدار برآشفته بعد تدبیر کامل آن
وزیر بی تدبیر را گرفتار نموده مکحول ساخت و بعد از آن قتل ساخته روانه ملک عدم
نمود محمد عظیم برادر بزرگ فتح خان بانتقام برخاسته در فکر قتل محمد شاه و بتدبیر بادشاهی دیگر
افتاد ایوب شاه برادر شاه شجاع دست خود بدامن محمد عظیم زده استدعای
بادشاهی خود نمود که ما را جز نان و پارچه سری و سودای نیست این قدر مرا داده
خود بامور حکومت پرداخته باشند محمد عظیم چنین بادشاهی صاحب اقتداری میخواست
مسرور گشته او را بر تخت سلطنت نشانید بعد چندی محمد عظیم را پیمانه حیات پر شد
میان فرزندانش جنگها واقع شد و شورشی عظیم افتاد بالآخر محمد شاه بر سریر سلطنت
هرات متصرف گردید و ایوب شاه از کابل گریخته پیش مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور

آمدا و مواجبی لایق مقرر ساخته او را پیش خود جا داد و دوست محمد خان که برادر فتح خان و
محمد عظیم خان بود برادرزادگان خود را که با هم جنگنده شورشی برانگیخته بودند بعد جنگهای
صعب مغلوب ساخته اسم فرمانده‌ی کابل بر خود بر بست و مصروف اخذ زر و کسب فوائد
گردید به اندک گناهی و به کمتر قصوری امرا و مشاهیر را معتوب و سیاست کردی درین
ملو خان بی تمیزی مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور با او جنگ کرده ولایت ملتان از و
بگرفت و عمال و حکام خود را آنجا مقرر کرد اکنون این واقعه را تا باینجا گذاشته بذکر
شجاع الملک در می آییم که چون از بیوفائی روزگار و بی مهری فلک کجرفتار ملک و دولت
خود را درباخت به توقع اعانت پیش مهاراجه رنجیت سنگه آمد مهاراجه او را گرفته
در زندان کرد بادشاه چون خلاف توقع چنین روز سیاه دید متفکر بحال خود گردید
و بزبان حال می گفت ؎

ما ز یاران چشم یاری داشتیم	آن غلط بود آنچه من پنداشتیم

آخر بلطایف الحیل رهائی یافته رجوع بدرگاه سلاطین پناه سرکار کمپنی آورد از انجا که
شیوهٔ ستودهٔ این سرکار را بدقرار و اعانت مصیبت زدگان و دادرسی مظلومان
سجیهٔ رضیهٔ این دولت بلند اقتدار است انواع اعزاز و اکرام و مراسم مهمانداری و دلداری
از جانب سرکار کمپنی نسبت او بعمل آمد ؎

در پریشان حالی و درماندگی	دوست آن باشد که گیرد دست دوست

درماندگی مدت لشکری گران از هر صوبه و سرکار جمع آورده بسرکردگی میگناٹن صاحب بهادر روانهٔ کابل شدند و دوست محمد خان که به امر فرمانروایی کابل قیام داشت و کلهٔ گوشهٔ افتخار بر آسمان می‌شکست تاب مقابلهٔ لشکر انگریزی نیاورده خود را بشعاب جبال کشید و افواج بحر امواج سرکار کمپنی بعد تسخیر قندهار و غزنین به کابل رسید و بلا مزاحمت احدی و بغیر ممانعت کسی بر تمامی کارخانجات متصرف شد تا به ماه اگست سال یک هزار و هشتصد و [۱۸۳۹ء] سی و نه عیسوی شاه شجاع باعانت سرکار کمپنی به هزاران هزار کامرانی متمکن سریر سلطنت گردید و اسباب مسرت و شادمانی مهیا و آماده نمود و عسرت های گذشته را فراموش کرده و بعشرت های تازه به تازه پرداخته بزبان حال این اشعار سعدی می سرود

گرم چو عود به آتش نهند غم نخورم	[illegible]ست امشبی که در آغوش شاهد و شکرم
تویی برابر من یا خیال در نظرم	ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز
اگر نبودی تشویش بلبل سحرم	خوشا هوای گلستان و خواب در بستان

چون ازین طرف سپاه انگریزی را اطمینانی کلی بهم رسید و رقیبی در چارسوی مملکت نماند استقامت کابل ضرورت و مصلحت ندانسته قدم مراجعت بسوی هندوستان گذاشت میگناٹن صاحب با پارهٔ لشکرے برای چندی پیش بادشاه ماند درین اثنا افاغنه مشتهر

کردند که شجاع رعایای خود را بدست سرکار کمپنی فروخته است و خود دین مسیحی اختیار نموده

بدین سبب شورشی عظیم از چپ و راست برخاست سید حسن حاکم قلعه کوتا اعلان بغاوت

و رجوع اظهار خود به شهنشاه روس کرد بدین صورت لشکر انگریزی به تدارک و تنبیه آن

غافل کار روان شده بهزار محنت و ترود بر سر غانیم رسیده قلعه را فتح نمود و مقارن این حال

دوست محمد خان از بیم و هراس بدره های دشوار گذار خزیده او حسب الطلب پیش

شاه بخارا رفت و از نامساعدت روزگار بجای امیدهای فراخ در زندان افتاد

در خلال این احوال بسیاری افاغنه از هر سو جمع آمده با لشکر انگریزی شروع محاربات

کردند و ایشان بباعث شدت سرما و عدم سازگاری آب و هوا به کمال سراسیمگی ساخته

هم هزاران هزار دلیری و جوانمردی خودداری و جانبازی کردند درین اثنا

دوست محمد خان از زندان شاه بخارا گریخته به کابل آمد و جمعی کثیر در ظل رایت خود فراهم

آورد و محراب خان بسیاری قلعه جات مفتوحه شاه انگریزی را به تصرف آورده انکه

رسیدن اخبار و رسل رسائل ایشان بهندوستان ساخت صاحبان انگریز با وجود این

همه سراسیمگی و باین قلت سپاه بمقابل دوست محمد خان رسیده جنگهای مردانه کرده

گاهی مغلوب و گاهی غالب آمدند تا آنجا که اقبال برسر یاری و زمانه به مدد گار بسته

ایشان بود امیر اهل و عیال خود را بمعیت جبار خان نام افغانی رد انگلش نمود افلج

دولت وجاه بطرف دولت انگلشیه رجوع آورده ازین ماجرا آگاه ساخت تا بهادران
فرنگ چون برق و باد رسیده تمامی اهل عیال او را بدست آورده از غایت مردمی
و فتوت ایشان را بعزت تمام در جای محفوظ نگاه داشتند و ابواب فراغت بر روی
ایشان کشادند امیر بدریافت این حال و بوقوع این واقعه سراپا اختلال کمال
اندوهگین و متحمل و سراسیمه شد و با اعوان و انصار و دوستان یگانه خویش مشورت ها
کرده بهیئت مجموعی بر سر افواج انگلشیه آمد و نبردهای علی الاتصال کرده شکست
فاش یافت آخر برهنمائی بخت بیدار و به هدایت مساعدت روزگار خود را از یاران
و دوستان و منتسبان و ملازمان جدا کرده با دو یک خدمتگاری دفعتاً پیش میگناتن صاحب
خود را حاضر ساخت و کمر خود کشاده شمشیر پیش او گذاشت که من از مقابله شما عاجز گشتم
صاحب مستغنی الاوصاف کمال حرمت و عزت او کرده او را مطمئن نمود و از طرف
سرکار کمپنی شمشیر بر میانش بست امیر به سه امر استدعا نمود یکی آنکه مرا به شاه شجاع ندهی
دوم مرا با اهل عیال بهندوستان بفرستی سوم اکبرخان پسرم را بما برسانی صاحب
والا فطرت همه قبول نموده بعزت تمام او را با اهل عیال روانه هندوستان کرد
شاه شجاع هرچند خواست که امیر را بدست آورده این انتقام خود بگیرد صاحب والا
شان به قبول این معنی نه پرداخت تا امیر بهندوستان رسیده و مشرف بملازمت

گورنر جنرل گردیده بود و هیابه جای آرامش خود یافته و ابواب فراغت بر روی او
گشاده گردید و از هر گونه رعایت شاهانه نسبت او بعمل آمد بعد چو فتوحات متواتره یعنی
تلیقون خاطرهای ارباب تجربه بود که حالا هیچ وجه تسلط و جمعیت در معاملات آنجا
بهم رسیده و غدغه و اندیشه نبوده است از آنجا که سرزمین کابل سراسر فتنه انگیز است
و در و دیوار این دیار بلاخیز بسی بر بنیاد مدک ناگاه بتاریخ دوم نومبر سال یکهزار و
هشتصد و چهل عیسوی ۱۸۴۰ء باز یورشی در رعایای کابل افتاد و جماعت افاغنه بهیئت
مجموعی از مقامات خود بر آمده چند صاحبان انگریز را از زیر تیغ بی دریغ کشیدند و خزانه
و تمامی اثاث البیت شاهی و افسران انگریزی را بغارت بردند و تمامی ممالکت کابل
را ازین فتنه تازه پر آشوب کرده هزاران هزار بندگان خدا را بمعرض هلاکت انداختند بوقوع
این واقعه صاحبان انگریز بجانب اعدا و تدارک این طایفه بیوفا کمر چست بسته جنگ های
مردانه کردند و فتوحات نمایان حاصل نمودند لیکن بسبب قلت احبا و کثرت اعدا و
نرسیدن امداد از هندوستان مصلحت در مصالحت دیده بذریعه سفیران کاردان از
اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که افسر طایفه باغیه بود استدعای این معنی کردند
اکبر خان به قبول این امر اظهار رضای خود کرده بعد از آنکه ملاقات و با ولیم مکناتن صاحب
دست داد به توهمات گوناگون این افسر والاجاه را به قتل رسانید درین صورت

فوج انگریزی از کشته شدن هیچ افسری با فرهنگ چه پای تام و تنگ کمال تحمل و سراسیمه
گردیده و چه ساعت وقت با مخالفت آشتی کرده بتاریخ پنجم جنوری سال یک هزار و هشتصد و (1840)
چهل عیسوی کوس مراجعت بجانب جلال آباد نواخت افغانان باز در اثنای راه
بر لشکر انگریزی شبخون آورده از زد و کشت ناگاه ایشان را بکمال سراسیمه و مختل
ساختند همان شب برف آنقدر بارید که تمامی اهل لشکر مبتلای این بلای ناگهانی گردیده
بیدست و پا گردیدند آخر صاحبان انگریز تمامی اهل عیال خود را پیش اکبر خان فرستادند
او بمردمی پیش آمده ایشان را به محافظت تمام نگاه داشت و خیلی مراعات مهمان نواز
عمل آورد جنرل ناٹ صاحب که در قندهار بود و بشنیدن این اخبار به یاغیان تمام
هند ارکسه مخالفت شتافت اما به باعث بارش برف راه نیافته مراجعت به قندهار کرد
افاغنه قلعه قندهار را محاصره کرده متواتر جنگ ها نمودند جنرل [illegible] داد
اما افسران نامی و سرداران گرامی درین معرکه بقتل رسیدند [illegible]
که ایام فرمان روائی لارڈ اکلند باتمام رسید.

ذکر حکومت لارڈ الینبرا گورنر جنرل

این گوهر دریای نامداری و این اختر فلک کامگاری در سال یک هزار و هشتصد و چهل و (1842)
دو عیسوی بهند آمده زمام کارفرمائی بدست خود گرفت و باطفای نائره فساد کابل

توپخانهٔ کابل فرستاده جنرل پالک را بدان طرف گسیل کرد تا این نامور با لشکری گران
و توپهای بیکران جانب قندهار و غزنین رفته تمام آن ولایت را تاخته و تاراج کرده
مقبرهٔ محمود غزنوی منهدم کرده و دروازهٔ آن که محمود از بتخانهٔ سومنات گرفته بمقبرهٔ
خود نصب کرده بود و اکثر صنایع گوناگون به ساختن آن صنعتگران هند بکار برده بودند
بدست آورد و تمامی عمارات های عمدهٔ شهر را منهدم ساخته باتفاق جنرل نات متوجه
کابل شد در خلال این احوال شاه شجاع از دست افاغنه به قتل رسید هر چند که سرکار
کمپنی را بعد از کشته شدن شاه شجاع دلیلی به لشکرکشی کابل نمانده بود و حقیقتاً این ح[illegible]
و دانشوران تعلق دولت [illegible] خود ازین ملک خارستان و فتنه خیز نخواسته اند اما
بجهت تدارک شوخی های این بی ادبان جنرل پالک بجوش و خروش تمام به کابل رسید
اکبرخان بدر عجز آمده استدعای آشتی نمود جنرل پالک به قبول استدعای او پرداخته
او را بشارت امن و امان و نوید حفظ مال و جان فرستاد و بعد رسیدن به کابل و
منهدم ساختن عمارتی چند امیر را از هندوستان باعزاز تمام طلب داشته اهل عیال
صاحبان انگریز از اکبرخان گرفته با کامرانی و شادمانی علم مراجعت برافراشت
امیر دوست محمد خان چون به کابل رسید میدان خالی از رقیب یافته مستقل پادشاه
افغانستان گردید درین وقت که افواج بحر امواج انگریزی در حالت مراجعت

قریب به ولایت سند رسیده لوای پیشاند که مشتوا اثر سعد بر تسبع فای دیگیج ادای باشنده بود لشکر

انگریزی با او جنگهای سخت کرده او را بیکار ساخته ولایت سند را داخل ممالک

محروسه خود نمود و درهمین ایام نواب گورنر جنرل با فوجی عظیم بطرف گوالیار نهضت فرمود

و محاربات متواتر با فوج مرهته نموده فتوحات حاصل فرمود و راجه را بعد گرفتن عهد و

پیمان بر مملکتش او را مستمر ساختند —

ذکر حکومت هارڈنگ صاحب گورنر جنرل

این سردار نامدار و این امیر بلند اقتدار در سال یک هزار و هشتصد و چهل و چهار ۱۸۴۴ء

عیسوی داخل هندوستان گشته کلید فرمانروایی و جهانگشایی بدست آورد و در عهد دولت

او ولایت پنجاب از دست سکهان بدست اقتدار سرکار کمپنی رسید تفصیل این اجمال

بر سبیل اختصار این است که نانک نام فقیری در عهد بابر شاه ریاضت های شاقه کرده

هزارها کس را مرید خود نمود چون در حقیقت به تکمیل نفس و صفای باطن وی طبعه

یگانه بود در اندک روزگار کار و بارش ترقی گرفت و جهان جهان مردم برا و گرد آمدند

بعد وفاتش مریدان او یکی بعد دیگری سجاده نشین گردیده به هدایت مریدان پرداختند

از جمله آن تیغ بهادر در عهد عالمگیر بود بادشاه بملاحظه جمعیت ایشان بخیال ظهور فساد

آینده تیغ بهادر را گرفته قتل نمود بعد او گورو گوبند سنگه بر جای او نشسته هزارها کس

از پیروان و مریدان خود جمع آورده در ممالک محروسه تاخت و تاراج شروع ساخت
بهادر شاه و فرخ سیر و محمد شاه و احمد شاه همه سلاطین هندوستان بتدارک این طایفه
پرداخته متواتر محاربات صعب کردند لیکن شورش ایشان کم نشد و در پایان عهد
سلطنت مغلیه که این صوبه پنجاب متعلق به احمد شاه ابدالی گشت طایفه سکهان (۲) ایشان
تاخت متواتر نموده تمامی پنجاب را از پرو زبر ساختند تا درین اثنا رنجیت سنگه پسر
مهان سنگه زمیندار دهی که چندان بلندی و ترقی نداشت و مثل سایر زمینداران اوقات
می گذرانید بجوانی بخت رسیده از اقبال خداداد و همت بلند کمر به کشورکشایی بسته تا
بحیثیتی کامل بهم رسانیده تمامی ملک پنجاب را به تحت تصرف خود آورده اول خود را بخطاب
مهاراجه و بعد از آن بالقابه پادشاه مشهور آفاق کرد و این سکه

دیگ و تیغ و فتح و نصرت بیدرنگ		سکه نانک گرو گوبند سنگه ...

بر روی زر زده و روز بروز کار و نام خود را بلند تر ساخت والحق مرد سپاهی بود و هر چه
در خزانه او جمع میشد همه بکار سپاه صرف میساخت و مدام در اندیشه کشورکشایی ---
گذرانیده با رعایا سلوک عمده می کرد و از غایت دانشوری با سرکار دولتمدار انگریزی
۱۸۳۹ع
طریقه دوستی می پیمود و بتاریخ بیست و هفتم جون سال یک هزار و هشتصد و سی و نه
عیسوی ازین جهان فانی رخصت بعالم جاودانی کشید کهرک سنگه بر جای او نشست و

بعد چندی او هم رخت حیات بربست کنور نونهال سنگه که برای مسند نشینی فیل سوار ده بدربار
می آمد سقف دروازه بر سرش افتاد تا بهزاران هزار آرزو بعالم بقا شتافت درین وقت
فراوان فتنه و فساد در مملکت سکهان راه یافت و وزرای بی تدبیر در فکر کار های خود
افتاده امور سلطنت را پرآشوب کردند آخر شیر سنگه پسر رنجیت سنگه زمام سلطنت بدست
آورده از غفلت و خودپسندی خویش از دست چیت سنگه بقتل رسید و دهیان سنگه وزیر هم
کشته شد بعد ازین مهاراجه دلیپ سنگه پسر رنجیت سنگه را که صغیر السن بود برداشته وزرای
ناعاقبت اندیش کار سلطنت را بدست خود گرفتند و در نزاع و حسد باهمی افتاده و بطمع
گوناگون ساخته از جنگ های صعب شورشی در تمام ملک پنجاب انداختند و بران هم
اکتفا نکرده به ممالک محروسه انگریزی دست تصرفات دراز کردند درین صورت
نواب گورنر جنرل بجهت تدارک این طایفه بی سرهمت علیه خود مصروف نموده و
جنگهای متواتر کرده فتوحات نمایان حاصل فرمود آخر راجه گلاب سنگه در میان
افتاده فیمابین سرکارین صلح داد و بعوض این حسن خدمت بعد ادای یک کرور روپیه
نقد از سرکار کمپنی ولایت کشمیر حاصل نمود.

ذکر حکومت لارڈ ڈلهوسی گورنر جنرل

این بهادر بر بیشه شجاعت و این نهنگ دریای جلادت بماه جنوری سال یکهزار و هشتصد ۱۸۴۸

چهل و هشت عیسوی داخل هندوستان گردیده و در آغاز این عهد معدلت مهد مهارانی
جنده کنور والده مهاراجه دلیپ سنگه خدمتگاران صاحبان انگریز متعینه چهاونی لاهور
را بطمع زر با خود متفق نموده فکر مسموم ساختن ایشان نمود و از قضای الهی پیش از وقوع
واقعه پرده از کار شان فتاد و این راز سربسته گشته از بام شد چنانچه بعد از تحقیقات
کامل بسیاری کسان که شریک این مشوره بوده زرهای کثیر حاصل کرده بودند به سزا
رسیدند و مهارانی جنده کنور را از شیخوپوره به بنارس خارج البلد گردیدند الی چند روز
به بنارس گذرانید آخر به لطایف الحیل رهائی یافته بوقت فرصت راه نیپال پیش گرفت
بعد فرونشستن غبار این آشوب نائره فساد دیگر مشتعل شده بسیاری بندگان خدا را
در معرض هلاکت انداخت تفصیلش بدینگونه که دیوان مولراج حاکم ملتان باستصواب
رزیدنت بهادر از خدمت صوبه داری ملتان معزول شده بجائیش حاکمی دیگر باین
خدمت جلیله نامزد گردید و دو صاحبان انگریز برای عمل و دخل حاکم جدید بدان طرف
رخصت یافتند مولراج از غایت نابکاری آن دو سردار نامدار را بقتل رسانیده هنگامه
جدال صاحبان انگریز خود را آماده کرد درینصورت سرکار دولتمدار کمر بندار کسر و
تنبیه آن برگشته بخت چست بسته بعد جنگ های سخت و رزم های صعب که تفصیلش باعث
اطناب کلام است فتح حاصل نمود لیکن درین جنگ نقصان جان و مال صاحبان انگریز

بدرجه نهایت گردید پس بعد این فتح نمایان دربار عظیم الشان در لاهور ترتیب داده
و مهاراجه دلیپ سنگه را شریک دربار ساخته بذریعهٔ اشتهار اعلان نمودند که سلطنت
پنجاب سه ملک‌ماس که از تاریخ امروزه داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی گردید و چار لک
روپیه سالانه برای مصارف مهاراجه دلیپ سنگه مقرر شد و جاگیرهای سرداران
لاهور که درین بغاوت و عداوت خود را شریک نساخته اند بحال و برقرار مانده اند
بعد اظهار و اعلان این مضمون و دستخط بر کاغذ مذکور مهاراجه را روانه لندن کردند
و ولایت پنجاب داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی نمودند مقارن این حال بتاریخ
یازدهم دسمبر سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و سه عیسوی ۱۸۵۳ء راگهوجی بهونسله راجه ناگپور
ودیعت حیات نمود و چون فرزندی و وارثی نداشت ملکت او هم منضبط شده داخل
ممالک محروسه سرکار کمپنی گردید هر چند رانی او بعد وفات راجه فرزندی را به تبنیت
برداشته بجهت بحالی مملکت مساعی جمیله بکار برد پیش نرفت و ناکامی و نامرادی
شریک کار و بار شان گردید-

کاری که خدا کند فلک را چه مجال		من در چه خیالیم و فلک در چه خیال

از اعظم سوانح عبرت افزای این عهد معزولی بادشاه اوده از سریر سلطنت و مملکت است
تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بر سبیل ایجاز آنکه سلطنت با عظمت ملک اوده

که در شکوه و حصول دولت گوی تفرق از دیگر دولت‌ها ربوده بود سرکار دولتمدار انگلیزی دوام
در تشیید مبانی این سلطنت و تمهید اساس این دولت بذل التفات و اختصاص مبذول
از آنجا که پادشاهان این مملکت اکثری بکار ملک و مال کمتر می‌پرداختند و انتظام مملکت
را بر دوش وزرای ناعاقبت‌اندیش انداخته خود بغفلت‌های سرای عشرت افتاده
روز را شب و شب را بروز می‌آوردند سرکار دولتمدار انگلیزی از رعایت مراسم
اخلاص و اتحاد که بمقتضای طریقهٔ اینها دولت‌هاست بهر دوری آزادوار سلطنت
نصیحت‌های ارجمند و پندهای سودمند نمودند اما از نامعامله‌فهمی و ناعاقبت‌اندیشی
پادشاهان این ولایت باصلاح احوال خود نمی‌پرداختند و همچنان رعایای بیچاره
را در دست ظالمان ستم‌کیش و به اختیار سنگدلان جفا اندیش گذاشته از معامله
رموز جزابی بی‌خبر ماندند تا آنکه حضرت ناصرالدین سکندر جاه محمد واجد علی شاه پادشاه
پا بر سریر سلطنت گذاشته کاشانهٔ سلطنت را از وجود مسعود خویش برآراسته و از
غایت پخته‌کاری و معامله‌فهمی که دلیل فضائل کمالات ذاتی آنحضرت بود توجهی تمامتر
بکار مملکت فرمود.

همش هوش دل بود و هم زور دست	بدین هر دو بر تخت با بر نشست
به آزردن کس نیاورد راسی	برون از خود عدل بنهاد پاسی

عمارت ما همه کردند زر بسے فشاندند ‖ همه خار می کند و گل می نشاند

از انجا که کارکنان قضا و قدر در پی تربیت امری دیگر بودند و میخواستند که این ولایت اوده را در حلقهٔ سلطنت بادشاهی جهان پناهی در آرند که عدل و رافت بر ذاتش می نازد و اقبال و دولت از وجود ش برخود می بالد بنابران این بادشاه معدلت نهاد باوجود آن مایهٔ دانشوری و معامله فهمی دفعتًا بکاشانهٔ غفلت افتاد و کار و بار سلطنت خود را بدست نواب علی نقی خان سپرده و به اعتبارش در ساختن صحبت پری چهرگان و گلرویان خود را در انداخت این وزیر بی تدبیر که نه مایه از علم داشت و نه بهره از لیاقت یافته بود متحمل این بار عظیم نگردیده کار خود را بدست بی جوهران و فرومایگان سپرد این ظالمان ستم پیشه دست تعدی بر رعایای اوده دراز کردند و آشوبی در چارسوی مملکت انداختند از انجا که گفته اند۔

زور و بازو داری و شمشیر تیز	گر جهان لشکر بگیرد غم مدار
از درون خستگان پرهیز کن	وز دعای مردم پرهیزگار
منجنیق آه مظلومان بصبح	سخت گیرد ظالمان را در حصار

نتیجه این ظلم و تعدی باندک زمانی پدیدار شد و آه مظلومان اثری پیدا نمود یعنی سرکار دولتمدار کمپنی بهادر دید خرابی احوال رعایا بذریعهٔ مکاتبت نصائح گران سند و

مواعظ دلپسند نمودند و متواتر پادشاه را از گران خواب غفلت بیدار نمودند چون اثری پیدا
نگشت و چون در اختیار و اقتدار وزیر الممالک و ظلم و ستمهای مقربان و منتسبان او اصلا تغیر و
تقصیر واقع نشد ناچار عزیمت تسخیر ملک اوده مصمم فرموده فوجی گران برای تقدم با حفظ
در حوالی لکهنو فرستاده بذریعه اوترم صاحب رزیدنت پادشاه را از ضبطی ملک اوده
و تقرر دوازده لک روپیه سالانه برای مصارف کارخانجات پادشاهی آگاهی داد
پادشاه از غایت عاقبت اندیشی سر بر خط فرمان نهاده به قبول احکامات سرکار کمپنی
پرداخت و بلا مزاحمتی و بغیر مخالفتی ایشان را مداخلت کلی بکار و بار مملکت دراوده
خود برای چاره جوی استرداد سلطنت بعزیمت لندن بکلکته تشریف ارزانی داشته
و باز بوجه علالت مزاج مبارک فسخ عزیمت ذات خاص فرموده مرزا ولیعهد را با والده
خود ملکه کشور و برادر خورد مرزا اسکندر حشمت به لندن فرستاد و درین اثنا هنگامه غدر
بر مملکت هندوستان آثار قیامت ظاهر نمود و اهالی کمپنی در تشویش افتاده رسیدن خود
از مساعدت عذرات پادشاه اوده برگردانیدند تا ایشان قطع امید کرده به فکر مراجعت
افتادند جناب ملکه کشور والده حضرت پادشاه و مرزا اسکندر حشمت برادر آنجنت مرتبت
در فرانس ودیعت حیات کردند و مرزا ولیعهد بناکامی تمام مراجعت کرده و شرف پابوس
پادشاه حاصل نمود و این ولایت اوده مستقلاً داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی بهادر

گردید و رونقی بی اندازه و آب و رنگی تازه حاصل نمود

ای باد بامدادی خوش خوش آمدی بشادی	پیوند روح کردی پیغام [illegible] دادی
بر بوستان گذشتی یا در بهشت بودی	شادی آمدی و خرم فرخنده بخت بادی
تا من درین سرایم این در ندیده بودم	کامروز پیش چشمم در بوستان گشادی

ذکر حکومت لارد کیننگ گورنر جنرل

این شمع شبستان نامداری و این چراغ دودمان کامگاری در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی داخل سواد هندوستان گردید و شمع افروز ایوان حکومت شد ۱۸۵۶ع در آغاز این دولت که سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و هفت میلادی باشد هنگامه غدر چهره برافروخت و این آتش فتنه خشک و تر را سراسر سوخت آغاز این شورش از سرزمین میرته گردید و رفته رفته در تمام هندوستان تسلط این فتنه گردید تفصیل این اجمال آنکه درین عهد حکومت کارتوس چرمی برای تفنگ ها از ولایت آمده بتمام افواج انگریزی تقسیم گردیدند که چون استعمالش از دندان ها [illegible] هندوان پیه گاو و مسلمانان پیه خوک در آن کارتوس پنداشته همه بشورش افتادند و بخیال [illegible] یکدل و یک زبان گردیده کمر بغاوت بستند و حقوق نعمت را بر طاق نسیان گذاشته بقتل پرداختند و دندان خنجر تیز و سمند جفا را مهمیز کردند و بدهلی بهادر شاه و

به لکهنو میرزا برجیس قدر فرزند یازده سالهٔ حضرت واجد علی شاه و درگا پرشاد ناظر ... تشبیهٔ
باجی را و پیشوا ابد السرور ی بر داشته در چهار سوی هندوستان هنگامه های فتنه برپا ساختند
و از خدا و خداوندان خود سراسر بخاطر نیاورده احکام ذوی الاحترام و ... پیدا
الا ... اندام را کشته در خاک و خون انداختند حسب تلافی رو نمود و طرفه تماشا
پدیدار آمد تا زمرهٔ برهمنان مردانه و جرأت ایشان گروه حق پژوه که با وجود این همه ناکامی
سررشتهٔ استقلال از دست نداده به نبردهای متواتر و جنگهای علی الاتصال بر اعدا
اعدا نموده علم فتح و فیروزی برافراختند بهادر شاه را بدست آورده به رنگون فرستادند
میرزا برجیس قدر خود به نیپال گریخت و نانا راو جنگ کرده کشته شد همچنین هر یکی با عاقبت ...
بکیفر کردار خود رسید و هزاران هزار حسرت سر بگریبان ناکامی کشید بعد حصول این فتح و فیروزی
و ظهور این هنگامهٔ میمنت و بهروزی سر پیرا آرای سلطنت و جهانبانی فرازندهٔ اوامی ...
علیا حضرت قدر قدرت ملکه معظمه قیصره هند دام سلطنتها ملک هندوستان از دست کمپنی
برآورده و بزیر سایهٔ سلطنت و دولت خود گرفته اظهار حکومت خاص و اعلان عفو تقصیر
بذریعهٔ اشتهار ۱۸۵۸ع نموده اهل هندوستان را بشارت امن و امان و نوید حفظ دولت و
جان داده و جانشین این شهنشاه با عقل و فرهنگ یعنی لارڈ کیننگ دربار ها
عظیم الشان در اکثر بلاد نامی هندوستان ترتیب ساخته در راجه های بلند مقام و

تعلقداران با احتشام و رؤسای عظام را بعطاهای خطابات و جاگیرات و خلعت‌ها و دیگر
عواطف گوناگون برنواخت از آنجمله راجه دهنپت رای پدر والاقدر این نامه‌نگار را
هم بجلدوی حسن خدمات و جانفشانی‌ها که درین تیره ایام غدر از ایشان به ظهور آمده بود
برگزید برعطای خلعت فاخره و سند جاگیر و سند ریاست موروثی سرفرازی بخشید -

ذکر حکومت لارڈ الگن گورنر جنرل

این والاجاه امارت پناه در سال یک هزار و هشتصد و شصت و دو عیسوی ۱۸۶۲ بهندوستان
آمد و کرسی نشین ایوان گورنری گردید و کمیشن بطرف بهوتان فرستاد و در فکر کارهای بلند
و تدبیرهای ارجمند بود که ناگاه حیات او بسر آمد و با دلی آرزومند از اجل طبیعی بعالم بقا شتافت

ذکر حکومت لارڈ لارنس گورنر جنرل

این امیر کبیر صاحب تدبیر که در دانش و فراست بی عدیل و در بی نظیر بود در سال یک هزار و
هشتصد و شصت و چهار عیسوی ۱۸۶۴ بهندوستان متمکن سریر گورنری گردید قحطی در مملکت اودیسه
بندیلکهند افتاد این والاجناب حکم فرمود که حکام سرکار دولتمدار انگریزی در خبرگیری
رعایای قحط زده خود را آماده سازند و اگر خدا نخواسته گزندی از شدت قحط بر جان رعایا
مفلوک برسد جواب آن بگویند در همین ایام از وفات امیر دوست محمد خان
انواع فتنه و فساد در مملکت افغانستان راه یافت و دعواهای سلطنت و مدعیان

بدعوی های گوناگون جنگ ها کرده تمامی ولایت افغانستان را پر آشوب گردید این امیر صاحب تدبیر همه فتنه ها را فرو نشانیده امیر شیر علی خان را به بادشاهی آنجا برداشت۔

ذکر حکومت لارڈ میو گورنر جنرل

این گوهر اکلیل دولت و این اختر فلک عظمت در سال یک هزار و هشت صد و شصت و نه (۱۸۶۹) عیسوی بمنصب گورنری هندوستان رسیده مورد کارهای نمایان گردید در همین سال درباری عظیم الشان در انباله ترتیب داده امیر شیر علی خان را ملک افغانستان تفویض فرموده اعلان امارت و بادشاهی او نمود و گلدسته بوستان شهریاری و شگوفه نهال جهانداری ڈیوک آف اڈنبرا فرزند دوم علیا حضرت در همین عهد دولت بهندوستان تشریف ارزانی داشته جهانی را کامیاب دیدار خود فرمود و در همین ایام سعادت فرجام محکمهٔ زراعت قائم شد و ترقیات گوناگون از اجرای ریل و تار برقی و انهار بهندوستان پدید آمد در آخر عهد خود بجزائر اندمان رسیده از دست یکی از زندانیان به قتل رسید۔

ذکر حکومت لارڈ نارتھ بروک گورنر جنرل

این امیر روشن ضمیر در سال یک هزار و هشت صد و هفتاد و دو (۱۸۷۲) عیسوی زمام حکومت هندوستان بدست آورد درین وقت قحط عظیم در صوبهٔ بنگاله افتاد اما از حسن تدبیری این والا جناب

۱۸۷۵ء
و این فتنه بپایان رسید و بآسانی تمام دفع گردید در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و پنج
بنابر آنکه ملهار راو جیرو وه صاحب رزیدنت بهادر را مسموم ساخت بعد تحقیقات کامل
او را از امر فرمانروائی معطل ساخته یکی را از خاندان او که بغایت صغیر السن بود
بفرمانروائی بر داشتند در همین ایام خجسته انجام ولیعهد سلطنت و وارث دولت و مملکت
پرنس آف ویلز بهندوستان تشریف شریف ارزانی داشته اهل هندوستان را مشرف
بشناسائی و مهربانی خیراندیشان دولت را محظوظ و کامران فرمود

ذکر حکومت لارڈ لٹن گورنر جنرل

۱۸۷۶ء
لارڈ لٹن امیر جمیع صفات در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و شش عیسوی بر سریر هندوستا
ن برآمده است و در همین ایام دربار قیصری بدهلی ترتیب یافت و علیاحضرت خطاب شاهنشا
هی هندوستان بر ذات خود ایزد فرموده اظهار این خطاب بذریعه این نائب السلطنت
درین دربار فرمود که ذکرش بتفصیل در واقعات خاص علیاحضرت جوانبخت
۱۸۷۸ء
سوانح نگار خواهد شد بعد یکسال در سال یکهزار و هفتاد و هشت عیسوی
قحط عظیم در هندوستان افتاد این والا جناب دوازده کرور روپیه در امداد
قحط زدگان و دفع این قحط صرف فرمود تاهم هزارها کس از گرسنگی هلاک گردید.
بعالم پیدا شد فتنه مقارن این حال امیر شیرعلی خان از سفارت انگریزی انکار فرمو

وسفیر روس را بعزت و تواضع تمام پیش خود جا داد درین صورت این والاجناب سعلے
القاب با لشکری گران بسرگردگی بهادران جان فروش فرستاده ولایت افغانستان
بدست آورد امیر علی شیرخان تاب مقابله و مقاتله نیاورده بطرف ترکستان گریخت وهمانجا
ازمرگ طبعی درگذشت اهالی این دولت یعقوب خان پسرش را امیر کابل تسلیم کرده
مسٹر کوکناری را برزیڈنٹی آنجا متعین ساختند بعد چندی افاغنه رزیڈنٹ را کشته علم بغاوت
بلند کردند درین صورت باز افواج بحر امواج روانه کابل شده بتدارک و تنبیه سرکشان ع
باغیان انجا پرداخت یعقوب خان را بدست آورده بهندوستان فرستاده دوباره در کابل ع
قندهار قبضه کامل فرموده سطوت و صولت این سلطنت را بر عوام الناس ظاهر ساخت

ذکر حکومت مارکوئیس آف رپن گورنر جنرل

این مجموعهٔ رحم و کرم و این خلاصهٔ دودمان بنی آدم در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد ۱۸۸۰ ع
عیسوی قدم بر سریر گورنری هندوستان نهاده و از انواع التفات بادشاهانه و مراحم خسروانه
یادگاری معقول در هندوستان گذاشت مفسدان و فتنه اندوزان کابل را بعد جنگهای
علی الاتصال شکست فاش داده عبدالرحمن خان را بامارت و بادشاهی کابل بر داشت
و بدیگر انتظامات عمده نظر توجه گماشت انتظام (لوکل سلف گورنمنت) در هندوستان جاری
فرموده دلهای مردم بدست آورد و تمام اهل هند ازین التفات های گوناگون رهین منت

سپاس گزار عهد دولت او شدند۔

ذکر حکومت لارڈ ڈفرن گورنر جنرل

این والاجناب مستغنی الخطاب امیر کبیر صاحب دولت و تدبیر در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و چهار عیسوی در ملک هندوستان نزول اجلال فرموده از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق دلهای جهانیان را بدست آورده و تا حالت نگارش این اوراق بر سریر دولت و کامرانی متمکن بوده همگی همت والای خود را بهر رفاه و فلاح خلق مصروف دارد در همین عهد دولت بتاریخ شانزدهم فروری سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هفت عیسوی جشن جوبلی پنجاه ساله علیا حضرت ملکه معظمه قیصره هند دام سلطنتها در تمامی هندوستان بشوکت و عظمت تمام بر روی روز آمده و مستحقان این درگاه و بندگان این بارگاه از پایه شناسی این امیر با تدبیر بمدارج علیه فایز گردیده اند امید است که ایزد جهان آفرین و خداوند زمان و زمین این والاجناب مستغنی الخطاب را دیرگاه در قصر فرمانروایی هندوستان رونق بخش روزگار دارد۔

نظم

الهی تا جهان باشد تو باشی	چمن تا گلفشان باشد تو باشی
تو باشی صدر بزم و انجمن ها	تو باشی بوی گلزار و چمن ها

ذکر سلطنت علیا حضرت قدر قدرت ملکهٔ معظمه کوئن وکٹوریه قیصرهٔ هند دام سلطنتها

وقت شد اکنون که به جادوگری ... باز کشائیم در داوری
در قلم از سحر زبان برکشم ... سحر زبان را به قلم درکشم
سلک سخن را که درافشان کنم ... پیشکش حضرت سلطان کنم
زانکه چو بوسم در دولت پناه ... تحفه ازین به نبود پیش شاه

آلسنهٔ مورخان راست گفتار و تماشائیان کارنامهٔ این سرکار دولتمدار مخبر این اخبار و آثار است که علیا حضرت قدر قدرت کوئن وکٹوریه قیصرهٔ هند بعد از وفات عم نامدار خود یعنی ولیم چهارم بادشاه انگلستان بتاریخ بستم جون سال یک هزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعمر هیژده سالگی پا بر سریر سلطنت گذاشت صدای نفیر شوق و سرور بلند شد و کوس عیش و شادمانی پرآوازه گردید سلطنت طرح اقامت افگند خلافت بمرکز قرار رسید

بعمر مژده که عیش ابد ببار آمد ... شگفته روی جاوید را بهار آمد
بتاخت در رگ جانها نشاط و بیداری ... که زود نشئه از بادهٔ خمار آمد
چو گل شگفته رخ و همچو غنچه خندان لب ... بروزگار بشارت که نوبهار آمد
خموش ای دل برگشته چند بخروشی ... نتیجه اثر نالهای زار آمد

بتاریخ بستم جنوری سال یک هزار و هشتصد و چهل [۱۸۴۰] عیسوی جشن عروسی آنحضرت با پادشاهزادهٔ
البرت جرمنی نور افزای دیدهٔ نظارگیان و مسرت بخش خاطر هوا خواهان شد چهار فرزند
فریدون فر و پنج دختران نیک اختر بوجود آمده نشاط حیات آنحضرت و بشارت استدامت
سلطنت بخاص و عام در دادند هر چند که شاهزادهٔ البرت به اعزاز شوهری آن حضرت
افتخار داشت اما در امور مملکت اصلا اختیاری و اقتداری به این والا جناب حاصل
نبود در سال یک هزار و هشتصد و شصت و یک [۱۸۶۱] عیسوی پادشاهزادهٔ ممدوح الآفاق
که بصفات پادشاهی و محامد خسروانی اتصاف داشت ودیعت حیات فرمود اندازهٔ غمهای
این واقعهٔ جانگزا که تواند دریافت و صورت ملال این حادثهٔ هوش ربا که تواند نوشت
نازم بر استقلال و همت علیا حضرت که با وجود تعلقات ظاهری و باطنی به کمال جرأت و
مردانگی احتمال این آلام و اندوه فرموده و باشتکی شوئی فرزندان جگر گوشه پرداخته
نظر عاطفت از رعایای خود برنگرفتند و این آتش غم و اندوه را در سینهٔ بی کینهٔ خود
پنهان داشته همچنان بداد دهی خلایق پرداختند الحق ذات مقدس این نونهال
چمن سلطنت باقبالمندی و بلندی بخت چنان یگانه برآمده که مطالعه کنندگان تواریخ
سلاطین ماضیه در حیرت بر روی خود کشوده اند که چندین فتوحات علی الاتصال
باندک زمانی و اقل مدتی چگونه آنحضرت را میسر آمده مخصوص جنگ افغانستان و باره

تسخیر هانگ کانگ از دست فغفور چین و بدست آوردن ملک سند فتوحات ملی دهلی و پنجاب و
گجرات و چیلیانوالہ و بر هما و اوده وکارنامه باشاهنشاه روس در معرکه روم حیرت نامه
ایست جهت ناظرین اخبار و شگفت نامه ایست برای طالبان آثار اگر چشم انصاف کشوده شود
و نظر غور بر کارنامه آنحضرت گماشته آید معلوم میتوان کرد که این نتیجه نیست مگر و همت بلند
آن حضرت است که هر اراده امری اقبال دو اسپه باستقبال می شتابد و دولت برکاب
۱۸۷۶
می دود در سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و شش عیسوی وارث تخت شهریاری
نگین خاتم جهانداری ولیعهد دولت انگلشیه یادگار سلطنت برطانیه بادشاهزاده عالم و
عالمیان پرنس آف ویلز بطریق گلگشت داخل هندوستان گردیده جهانی را از دیدار
فائض الانوار همقرین نشاط و انبساط ساخت مقام دار الحکومت لکهنؤ و قتیکه از قدوم
میمنت لزوم مهبط انوار شد این نامه نگار نیز بشرف زمین بوس آنحضرت افتخار دو جهانی
یافت الحق این منتهای التفات خسروانه علیا حضرت میتوان شمرد که نظر به بعد مسافت
نفرموده و اختیار آلام مفارقت سخت جگر بر ذات مقدس خود گوارا نموده آن وارث
تخت و تاج را بجهت اظهار کمال مرحمت های بادشاهی به هندوستان فرستاده
چشم های منتظران را که متمنی این روز فرحت اندوز بود از دیدار جمال بادشاهزاده عالمیان
۱۸۷۷
نوری تازه بخشید و در سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و هفت عیسوی از نهایت التفات

خسروانہ کہ بارنمایای ہند ملحوظ خاطر علیا حضرت قدر قدرت ست القاب قیصری ہندوستان
برالقاب موروثی خود افزوده فرموده در دربار دہلی بتاریخ یکم جنوری سال یک ہزار و
ہشتصد و ہفتاد و ہفت عیسوی بذریعہ نائب السلطنت لارڈ لٹن صاحب گورنر جنرل کشور
ہندوستان اعلان این خطاب مستطاب فرمودند الحق درباری ترتیب یافت کہ در
دوری ارادو از سلاطین نامدار بتاریخ ہیچ یکی از بادشاہان ماضیہ دیدہ و شنیدہ نشد
جملہ فرمانداہان ہندوستان مثل مہاراجہ کشمیر و نواب نظام و مہاراجہ برودہ و مہاراجہ
جی پور و مہاراجہ جودہ پور و مہارانای اودی پور و عالیجاہ مہاراجہ سیندھیہ و
مہاراجہ ہولکر و دیگر والیان ملک ہندوستان و سفرای دول خارجہ و بادشاہ سیام
درین دربار دُربار شریک گردیدہ اظہار خلوص عبودیت کہ با تاج و تخت برطانیہ
داشتند باحسن وجوہ نمودند و از جانب علیا حضرت قدر قدرت با این حضرت عالی درجات
از عطای علمہای زرنگار و خلعت ہای فاخرہ و خطابات لایقہ اظہار کمال اشفاق بادشاہانہ
و اعلان منتہای مراحم شاہنشاہی گردید ہمچنین در ہر اضلاع ممالک محروسہ جشن ہای
عظیم الشان ترتیب یافتہ انواع خیرات و مبرات بظہور آمد در صدر ہر دو
کرنیل شمیر صاحب بہادر جشنی بکمال تزک و احتشام ترتیب دادہ بیادگار این جشن قیصری
بندگان درگاہ و ہوا خواہان این بارگاہ را اسناد چیرہای پیرایہ حسن خدمات مرحمت فرمودند

از انجمله باین نامه نگار نیز این منشور عاطفت که همانا منشور طالع بیدار من بوده اند بود التفات فرموده سرم را از حضیض خاک بر افلاک رسانیدند بوقوع این روز مسرت اندوز از غایت نشاط و انبساط که دلهای اهل هند را سروری تازه و مسرتی بی اندازه حاصل آمد و در تمامی هندوستان بهر جا جشن های عظیم ترتیب یافت و تمامی رعایا فرمان پذیر هندوستان از بذل و ایثار و خیرات و مبرات و روشنی چراغان و رقص و سرود نشاط بی منتها اندوخت و هر قدر نشاط و انبساط که بدلهای خیر اندیشان جا گرفت اندازهٔ آن کردن آب دریا بمشت پیمودن و اختر بانگشت شمردن است او تعالی عز شانه و جل جلاله ظل عاطفت علیا حضرت قدر قدرت تا مدت های دراز بر مفارق ما بندگان مبسوط داشته آنحضرت را کار روای کافهٔ انام و مرجع سلاطین عظام دارد

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی	بدولت کامیاب و کامبخش و کامران باشی